

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/14

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 46 تا 60 سوره الرحمن

﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾ (۴۶) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۴۷) ﴿ذَوَاتَا أَفْنَانٍ﴾ (۴۸) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۴۹) ﴿فِيهِمَا عِثَانٌ تَجْرِيانِ﴾ (۵۰) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۵۱) ﴿فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ﴾ (۵۲) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۵۳) ﴿مُتَكَبِّرِينَ عَلَيَّ فُؤُوسًا يَأْمُرُهَا بِالْغِيَةِ وَيَنْهَىٰ عَنْ الْحَنِثِينَ دَانِ﴾ (۵۴) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۵۵) ﴿فِيهِنَّ قَاصِرَاتٌ طَرْفُهُنَّ يَنْطَلِعُنَّ مِنْ فَرْجِهِنَّ لَمْ يَسْمَعْهُنَّ يَرْفَعْنَ لَهُمْ وَلَا جُنَّ﴾ (۵۶) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۵۷) ﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ (۵۸) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ (۵۹) ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (۶۰) ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾

سوره مبارکه «الرحمن» همان طوری که ملاحظه فرمودید دو فصل داشت و دارد، بعد از آن مقدمه عام که خلقت الهی را بازگو می‌کند، فصل اولش درباره کیفرهای تلخ تبیه‌کاران جهنمی است، فصل دومش درباره پاداش شیرین بهشتی‌هاست. در این بخش دوم فرمود اینها یکسان نیستند؛ یک عده برترند یک عده میانمی‌اند؛ لذا دو بهشت برای یک عده است، دو بهشت برای عده دیگر. حالا این عده‌ای که بعداً ذکر می‌شود که فرمود: «وَمِنْ ذُنُوبِهِمَا جَنَّاتٍ»، آیا دون به معنای پایین‌تر است یا دون به معنای نزدیک‌تر؟ از برخی از اوصافی که برای این گروه دوم ذکر می‌شود نشان می‌دهد که این دون به معنی نزدیک‌تر است آنهایی که نزدیک‌تر از گروه اول‌اند، دو بهشتشان این چنین است. اوصافی که برای دو بهشت اخیر ذکر می‌شود برخی از آن اوصاف برتر از اوصافی است که برای دو بهشت اول ذکر می‌شود.

به هر تقدیر فرمود: ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾. مقام گاهی برای عابد است گاهی برای معبود؛ وقتی می‌گویند که در سرزمین مکه «فیه آیات بَیِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ»، این مقامی است که ابراهیم در آنجا عبادت می‌کرد و عبادت او به همان بنای کعبه بود که با ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾ [۱] این بنا ساخته شده است. مستحضرید که اینها که کارگرهای دستی و بنا هستند یا نجار هستند و کارهای یدی دارند اینها زیر لب زمزمه‌ای دارند. وقتی این سنگ‌ها، آجرها و این ملات‌ها را می‌خواهند روی هم بچینند زیر لب زمزمه‌ای دارند، یا دعایی می‌خوانند یا ذکر می‌گویند یا شعری می‌خوانند یا اگر اهل فکر دیگری هستند یک ترانه و تصنیفی زیر لب دارند. دیوار کعبه با ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾ بالا آمده است. یک مقدار که دیوار بالا آمده، نیاز داشتند چیزی زیر پایشان باشد، یک سنگ بزرگ سیاهی را حضرت آنجا گذاشته روی آن ایستاده که مقام ابراهیم شد و آثار نورانی آن دو پای مطهر الآن هست؛ یعنی الآن در مقام ابراهیم آن را خوب بررسی کند می‌بیند که علامت دو پا با اینکه سنگ سیاه سخت است؛ نظیر خشت اثر پا فرو رفته، نشان می‌دهد. اینها هم یک نوار فلزی دور این دو اثر پای نورانی نصب کردند و روی این نوار فلزی نوشته است: ﴿وَلَا يُؤْذُونَ جَفَلُهُمَا﴾ که اگر کسی خوب دقت کند اینها را در آن دیوار فلزی می‌بیند که نوشتند: ﴿وَلَا يُؤْذُونَ جَفَلُهُمَا﴾؛ حفظ این دو قدم برای ذات اقدس الهی دشوار نیست. به هر تقدیر اینجا را می‌گویند مقام ابراهیم. در مسجد سهله مقام کذا مقام کذا هست که این مقام به عابد منسوب است. در این کریمه مقام به معبود منسوب است. ﴿وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾.

مطلب بعدی آن است که غالب اهل معرفت این دو جنّت را به جنّت جسمانی و جنّت روحانی معنا کردند که از حرف‌های آن عرفا به حکمت هم منتقل شده است که اینها «جنّتان» را یکی جنّت جسم و یکی جنّت روح می‌دانند. اما همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید تمام این برکاتی هم که ذکر می‌کنند اینها با جسم سازگار است. «و لَمَنْ حَافِظًا رَّبِّهِ جَنَّاتٍ * قِيَّامُ اللَّيْلِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ». گاهی ضمیر مفرد است، گاهی تثنیه است، گاهی جمع؛ این تفتّن در عبارت نشانه کثرت و تنوّع فراوان نعمت‌های الهی است. گاهی می‌فرماید: «قَوَاتَا أَفْتَانِ». این تثنیه است جمع نیست؛ اصل «ذات»، «ذوات» بود، در تثنیه چون به اصل برمی‌گردد این شد «ذوات» بعد الف تثنیه هم روی آن آمده شده «قَوَاتَا». گاهی مفرد است؛ مثل اینکه دارد: «كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ»، نه «آتتا»، نه آوردند. تک‌تک اینها این چنین است. گاهی هم «فِيهِنَّ» دارد. هم تثنیه دارد، هم مفرد دارد، هم جمع. این تنوّع برای کثرت فیض الهی است. «قَوَاتَا أَفْتَانِ * قِيَّامُ اللَّيْلِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ». «فِيهِمَا عَيْنَانِ تُخْرِيَانِ». که چشمه‌های جوشانی است که جریانشان به قرینه «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» [2] جریان به اراده اهل بهشت است؛ نظیر چشمه دنیا نیست که هر جایی آثار طبیعی باشد خودش می‌جوشد. تا اینها نخواهند و اراده نکنند و جایش را مشخص نکنند، چشمه نمی‌جوشد، چون دارد: «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»؛ اینها این چشمه را می‌جوشانند. «قِيَّامُ اللَّيْلِ رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ» «فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ» که مشخص شد دو صنفی است حالا صنف‌های متنوعی دارد. «مُتَّكِبِينَ» غرض این است که گاهی خود شخص مفرد است، گاهی شخص جمع، مثل «مَنْ خَافَ» که البته جنس است، مفرد آمد. اینجا «مُتَّكِبِينَ» جمع آمد؛ یعنی همین بهشتی‌ها «مُتَّكِبِينَ» هستند. با اینکه قبلاً آنچه را که گذشت مفرد بود: «و لَمَنْ خَافَ». چون آن جنس است لفظش مفرد است «خَافَ» مفرد آمد و چون معنایش کثیر است اینجا «مُتَّكِبِينَ» آمد. «مُتَّكِبِينَ عَلَيَّ فُرُشٍ» که «بَطَانَتُهَا مِنْ اسْتَبْرَئِي». قبلاً ملاحظه فرمودید که اگر بطانه و آستر، ابریشم محکم است، آبره یقیناً برتر و بالاتر و گران‌تر است. در سوره مبارکه «سجده» آیه هفده؛ البته این را بر نماز شب خواندن و فیض نماز شب‌خوان‌ها تطبیق کردند، در ذیلش روایاتی که هست این است که کسی که اهل نماز شب است مقاماتی برای او در بهشت است که کسی نمی‌داند در آن مقام چه خبر است. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ». چیزهایی که وسیله روشنی چشم هست در بهشت است که نمی‌دانند چه خبر است! این نکره در سیاق نفی یعنی هیچ کس نمی‌داند؛ حالا اولیای الهی و اهل بیت (علیهم السلام) حسابشان جداست. چند بار همین مسئله به مناسبت این آیه مبارکه مطرح شد که فرمود یک سری چیزهاست که خیلی‌ها نمی‌دانند. در بخشی از آیات فرمود: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ»؛ بهشتی هر چه بخواهد حاضر است. «و لَدَيْنَا مَزِيدٌ» [3] یعنی بیش از قلمرو آرزوی او آن‌جا هست، چون آرزوی هر کسی به اندازه معرفت اوست. فرمود اینها هر چه بخواهند که هست، چیزهایی هست که اصلاً نمی‌خواهند. نمی‌خواهند نه اینکه خوش ندارند. اصلاً نمی‌دانند تا بخواهند، چون حوزه آرزوی هر کسی به قلمرو معرفت اوست. بارها این مثال ذکر می‌شد، الآن یک کشاورز یا یک دامدار در تمام مدت عمر هرگز آرزو نمی‌کرد و نمی‌کند که ای کاش من نسخه خطی تهذیب شیخ طوسی را داشته باشم. او اصلاً شیخ طوسی و تهذیب را ندید تا نسخه خطی‌اش را آرزو کند. این را یک روحانی یک کتاب‌شناس یک پژوهشگر بله آرزو دارد که ای کاش من نسخه خطی تهذیب شیخ طوسی را داشته باشم! اما یک کشاورز در تمام مدت عمر چنین آرزویی ندارد که ای کاش من نسخه خطی مثلاً مغنعه را داشته بودم. فرمود خیلی از چیزها نزد ماست که اصلاً شما آرزویش را هم نمی‌کنید. آدم نداند که چه خبر است، چه چیزی را آرزو بکند؟ چیزهایی را باید بداند، بعد بگوید که ای کاش من آن را می‌داشتم. لذا هم در سوره «سجده» فرمود خیلی از چیزهاست که اصلاً شما نمی‌دانید چه خبر است آن‌جا: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ». هم در آن آیه فرمود: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ»؛ هر چه بخواهند هست؛ اما «و لَدَيْنَا مَزِيدٌ». یک وقت است می‌فرماید آنچه ما می‌دهیم بیش از اجر شما و زحمت شماست، این را آدم می‌فهمد که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» [4] اینها را می‌فهمیم. اما فرمود

چیزهایی است که اصلاً نمی‌فهمید تا آرزو بکنید. ما نمونه‌اش را در این عالم ندیدیم؛ لذا می‌فرماید: «بَطَانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ». اما ظواهر آن چیست؟ برخی‌ها خواستند بگویند آن سُنَدِسی که گفتند جزء ظواهر است، این پرنیان‌ها، حریرها بعضی‌ها نرم‌اند بعضی زیر هستند بعضی درشت‌اند بعضی ظریف هستند؛ آن نرمش ظواهر است، آن درشتش استبرق است. اینها گفته شد ولی با این آیه سوره مبارکه «سجده» که خیلی از چیزهاست که اصلاً کسی نمی‌داند که آن‌جا چه خبر است! و آیه‌ای که دارد: «وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» یعنی بالاتر از قلمرو آرزوی اوست. ما خیلی از چیزها را آرزو می‌کنیم. اما به اندازه‌ای که شنیدیم و می‌فهمیم آرزو می‌کنیم، چیزهایی که نفهمیدیم و نمی‌فهمیم را چگونه آرزو کنیم؟ فرمود در آن‌جا از این چیزها و از این خبرها هست.

بنابر این اینکه فرمود: «بَطَانُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ»، می‌تواند ناظر این باشد که ظواهرش را شما متوجه نمی‌شوید. اگر سُنَدِسی باشد که سُنَدِسی را گفته خودش. پرنیان نرم و درشت هر دو را انسان می‌فهمد. این دیگر «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مِمَّا أُخْفِيَ لَهُمُ» ندارد. پرسش: فرمود: «غَيْثَانِ» و تشبیه به کار برد منظور کدام دو چشمه است؟ پاسخ: دو تا چشمه است. در هر بهشتی دو چشمه دارد. بعد این جَنَّتِ بعدی هم باز دو چشمه دارد. اینها چون این دو چشمه را خواستند بگویند یکی چشمه‌ای است مربوط به آب‌های ظاهری که بدن لذت می‌برد؛ یکی هم آن ماء الحیات است که روح لذت می‌برد، ولی چون غالب این نعمت‌ها تا آخر صفحه مربوط به نعمت‌های ظاهری است، آن معنایی که آن بزرگان گفتند درست است البته، حشر با اهل بیت (علیهم السلام) لذت روحانی است این اکل و شرب و امثال آن لذت جسمانی است، این درست است؛ اما استفاده‌اش از این آیه خیلی آسان نیست. پرسش: در لذات جسمانی هوای نفس و خواهش‌های دنیا نیست؟ پاسخ: نخیر! انسان به هر حال مادامی که این بدن را دارد این غذاها را می‌خواهد. فرشته از اینها بهره‌ای نمی‌برد، چون بدن ندارد. انسان چون بدن دارد هم از اینها لذت می‌برد هم از آنها لذت می‌برد؛ منتها مشکل دنیا این است که انسان تا گرسنه نباشد از غذا خوردن لذت نمی‌برد تا تشنه نباشد از آب گوارا لذت نمی‌برد؛ اما نَعَمِ بهشت مسبوق به رنج نیست. بدون رنج گرسنگی، لذت سیری در آن هست. بدون رنج تشنگی لذت سیرابی در آن هست. کوثر این است؛ این طور نیست که اول انسان تشنه بشود رنج تشنگی را تحمل بکند، برای رفع این عطش آب بخورد. اصلاً در آن‌جا رنجی نیست. یک چنین عالمی است که نمونه‌اش را ما در دنیا نداریم.

فرمود: «مُتَكَبِّرِينَ». غرض این است که هم درباره انسان‌ها گاهی ضمیر مفرد است و جمع؛ هم درباره بهشت گاهی تشبیه است گاهی جمع است گاهی مفرد. «مُتَكَبِّرِينَ عَلَيَّ فَرِيقَانِهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ». «جَنَى» یعنی چیدن؛ یعنی انسان نشسته است ایستاده است خوابیده است این طور نیست که حالا لازم باشد راه دور را طی کند و برخیزد و از میوه بچیند، این دانی یعنی نزدیک است در هر شرایطی در هر جایی این به آسانی می‌تواند از این میوه بهره‌برداری کند و بچیند. «جَنَى» همین است. «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ». اینجا حالا باز ضمیر جمع شده «فَبِئْسَ» ما آنچه داشتیم «جَنَّتَانِ» بود؛ اما حالا «فَبِئْسَ» است. این «فَبِئْسَ» اگر به مجموع جنتی در گذشته و آینده باشد، بله «فَبِئْسَ» است؛ اما این باید «فیهما» باشد. این «فَبِئْسَ» که گفته شد معلوم می‌شود که دو تا باغ جدای تک‌باغی که جنان فرعی همراهش نباشد این طور نیست. به قدری وسیع است که جَنَّت‌ها و باغ‌ها و پارک‌های فرعی هم در کنارش فراوان است؛ لذا فرمود: «فَبِئْسَ». برخی‌ها خواستند این «فَبِئْسَ» را به «فُرُش» برگردانند، اگر «فَبِئْسَ» به «فُرُش» برمی‌گشت، باید «علیهن» بود نه «فیهن». «علی فُرُش» این حوری‌ها هستند، نه «فیهن». پس اگر این «فَبِئْسَ» به «فُرُش» برمی‌گشت باید می‌فرمود: «علیهن»؛ یعنی روی این

فرش‌ها حوري‌ها به سر مي‌برند و چون اين با «في» آمده معلوم مي‌شود که در اين بهشت‌ها هستند. «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ» است که قبلاً هم ملاحظه فرموديد با اينکه اينها حور العين هستند. اين را هم برخي‌ها گفتند هم جمع «عينا» ست که وصف زن‌ها است هم جمع «أَعْيُنَ» است که وصف غلمان است؛ لذا اين جمله «وَزَوْجِيهِ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ» [5] را هم مردها مي‌خوانند هم زن‌ها. زن‌ها وقتي که مي‌گويند: «وَزَوْجِيهِ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ». اين حور جمع «أَحْوَرُ»؛ آن «عَيْن» جمع «أَعْيُنَ» است. منتها از بس قرآن ادب دارد و اينها، در هيچ جاي قرآن نيامده که ما به زن‌ها شوهرهايي مي‌دهيم کذا و کذا و کذا، آنها هم اين نعمت را دارند. زن‌هاي باايمان هم که در بهشت به سر مي‌برند آنها هم همسران اين چيني دارند؛ اما ادب قرآن هرگز به آنها وعده نداد که ما براي زن‌ها شوهرهايي داريم کذا و کذا اين ادب قرآن است.

غرض اين است که ادب قرآن اين است. با اينکه در دعاها هست دعاها گفتند هر دو را بخوانيد. آن جا «لَا تَغُو فَيْهَا وَلَا تَأْتِيَنَّ» [6] غلمان هم که هستند چطور مگر؟ مثل فرشته‌ها هستند. اصلاً خيال گناه درباره آنها نيست، با اينکه پسرهاي جوان کنار مؤمنين هستند خدمتگزار هستند، اينها اصلاً خيال گناه در آنها نيست، مثل همان عصمتي که درباره مادر و پدر عرض کرديم، يک چنين عالمي است. «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ لَمْ يَطْمِئُنَّ إِلَّا بِرَبِّهِنَّ وَلَا جَانٌّ». بنابر اين «فِيهِنَّ» به جنان برمي‌گردد؛ جنت‌هاي فراوان، نه به «فُرُش» برگردد. ما با اينکه از نظر جنت تشنيه داشتيم نه جمع، مع ذلک اينجا فرمود: «فِيهِنَّ». چون جنت‌هاي فرعي فراواني هست، «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ». مردها هم همين طور هستند با اينکه هم مردها أحوَر و أعين هستند، اصلاً به غير از همسران خودشان نگاه نمي‌کنند. زن‌ها حورا و عينا هستند به غير شوهرهاي خودشان هم نگاه نمي‌کنند، چون به صورت لاي نفي جنس آمده، اصلاً آن جا خيال گناه نيست «لَا تَغُو فَيْهَا وَلَا تَأْتِيَنَّ». چون هر گونه کوتاهي، نقص، عيب در انسان باشد اين در حالت احتضار در برزخ در ساهره معاد تطهير محض مي‌شود، بعد وارد آن عالم مي‌شود. تا تطهير محض نشود انسان را به آن جا نمي‌برند؛ البته بعضي‌ها طول مي‌کشد براي همين جهت است. پرسش: اگر يک زن و مرد هر دو مسلمان و متقی و پرهيزگار باشند، مگر اينها در بهشت با يکديگر نيستند؟ پاسخ: حالا اين مربوط به «الْحَفَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» [7] است. دارد بعضي هستند که با همان‌ها ملحق مي‌شوند همان‌ها تبديل مي‌شوند به حوري. «لَمْ يَطْمِئُنَّ إِلَّا بِرَبِّهِنَّ وَلَا جَانٌّ». يعني حوري‌هايي هستند که اصلاً با کسي تماس آميزشي نداشتند و مانند آن. اگر اين باشد، شايد وضع حوري‌ها بهتر تشخيص داده بشود. اين مردهايشان هم همين طور هستند کوتاهي مژه علامت طهارت چشم است با اينکه اينها أعين هستند با اينکه اينها أحوَر هستند. با اينکه زن‌ها عينا هستند و حورا هستند؛ اما «قَاصِرَاتُ الطَّرَفِ» هستند، مژه کوتاه هستند؛ يعني غير از همسرهاي خود به احدي نمي‌نگرند. «كَأَنَّهُنَّ الْيَافُوثُ وَالْمَرْجَانُ». مستحضريد که «لؤلؤ» بزرگ است و «مرجان» کوچک. لؤلؤ را مي‌گويند در خليج فارس هست. مرجان هم در جاي ديگر پيدا مي‌شود. تشبيه آن به مرجان براي اين است که آن مرجان کوچک‌تر و ظريف‌تر است. وگرنه مي‌فرمود: «لؤلؤ»، تشبيه به مرجان براي ظرافت او و لطافت اوست. «كَأَنَّهُنَّ الْيَافُوثُ وَالْمَرْجَانُ * فَيَأْتِيَنَّ إِلَيْكُمْ تُكَذِّبَان * هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ». اين جزاي احسان به احسان، غير از كيفر است. درباره كيفر به ما گفتند اگر کسي نسبت به شما بد کرد، اگر بگذريد بهتر است عفو كنيد بهتر است، «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى». [8] ولي اگر خواستيد كيفر بگيريد به عدل باشد، «فَمَنْ اغْتَدِي عَلَيْكُمْ فَأَعِدُوا عَلَيْهِمْ بِمِثْلِ مَا اغْتَدَى عَلَيْكُمْ» [9] اگر خواستيد عقاب كنيد، «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ». [10] اين آيات کم نيست که اگر خواستيد كيفر بدهيد بايد عدل را رعايت كنيد نه بيشتر. اما اگر کسي نسبت به شما احسان کرد شما خواستيد پاداش بدهيد، جزاي احسان، عدل نيست. شما يک وقت مشکلي داشتيد کسي در حال دشواري شما به داد شما رسيد، فلان مبلغ به شما قرض داد. مشکل شما را حل کرد، اين احسان است. شما بخواهيد يک وقت پاداش بدهيد، به همين مبلغ، به

همین مقدار، نسبت به او احسان بکنید جزای او را ندادید، چون جزای احسان، عدل نیست. جزای احسان، احسان است؛ یعنی شما آن مقداری که به شما خدمت کرد را باید پاسخ بدهید، این می‌شود عدل و از نو یک فیض و فوز جدیدی به او ارائه کنید که بشود احسان و گرنه شما عدل کردید. ذات اقدس الهی می‌فرماید جزای احسان، احسان است. شما اگر یک کار احسانی کردید خدا پاداشتان را می‌دهد و کم نمی‌گذارد، هیچ! اما یک چیز جدیدی هم به شما می‌دهد. جزای احسان، احسان است، نه جزای احسان، عدل باشد. پس اگر یک کار خیری ده درجه‌ای کسی برای ما کرد، ما اگر در روز لزوم همان ده درجه نسبت به ایشان خدمت بکنیم، جزای او را ندادیم، عدل کردیم، چون او ابتدائاً این کار را کرده، ما بدهکار هستیم. اگر کسی خدمتی کرده نسبت به ما، ما بخواهیم پاداش بدهیم، به همان اندازه پاداش بدهیم می‌شود عدل. این جزای احسان عدل نیست، جزای احسان، احسان است. فرمود شما کار خوبی کردید، همان اندازه‌ای که کار خوب کردید به شما می‌دهیم اما ده برابر می‌دهیم؛ اما به این شرطی که این را بیاورید. فرمود کسی کار خوب بکند در دنیا، فرمود این قدر طیب و طاهر باشد خالص باشد که این کار خوب در دستش باشد. فرمود: «مَنْ فَعَلَ الْحَسَنَةَ»، «من فَعَلَ الْخَيْرَ»؛ فرمود: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ». این باید در دستش باشد. یک وقت است که کسی کار خوبی می‌کند بعد چهار تا کار بدی انجام می‌دهد یا چهار تا منتهی می‌گذارد می‌فرماید: «وَلَا تَمُنْ بِتَسْكُوتِهِ» [11] «وَلَا تُبَيِّلُوا أَعْمَالَكُمْ» [12] در روایات ما ائمه فرمودند یک کار خیری کردید بگذارید باشد. تعبیراتی که در روایت هست فرمودند مثل اینکه یک برگ گلی است که شما هر بار گفتید؛ مثل اینکه یکبار دست به آن زدی، این برگ گل وقتی که ده بار دست بزنی پژمرده می‌شود. چه خبر است این قدر می‌گویی من این کار را کردم! لذا کار خیری که کردیم کردیم. به این بگوییم به آن بگوییم ائمه فرمودند؛ مثل اینکه شما این برگ گل را مدام در دستتان باشد دست بزنی، این بعد از مدتی پژمرده می‌شود و اثرش را از دست می‌دهد و قرآن هم می‌گوید این کار خیری که کردید باید محکم نگه بدارید در دستتان باشد و بیاورید. بگویید من آن کار را کردم الآن دست خالی است! «من فعل الحسنه» نیست، «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».

اینجا هم فرمود: ما احسان می‌کنیم. در بعضی از روایات از وجود مبارک پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) رسیده است که احسان چیست؟ ما احسان را می‌فهمیم مسائل مادی و کمک و این چیزها را می‌فهمیم که احسان است. اما حضرت فرمود احسان مقامی از مقامات اهل سیر و سلوک است. این روایت از خود پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) نقل شده فریقین هم آن را نقل کردند: «الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» [13] احسان این است که طوری انسان خدا را عبادت بکند که گویا خدا را دارد می‌بیند. آن احسان کار خیر نسبت به دیگری است. اما این احسان یعنی کار نیک کردن، نه نسبت به غیر و این برای درجات اهل سیر و سلوک است که انسان در عبادت به جایی برسد که وقتی می‌گوید: «إِنَّاكَ تَعْبُدُ» [14] گویا می‌بیند؛ منتها این برای افراد عادی «كَأَنَّ» است که در روایت آمده: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ». آن که بالاتر از «كَأَنَّ» است «أَنْ» است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لَوْ كُفِيَ الْغَطَاءُ مَا ارْتَفَضْتُمْ قِيَانًا» [15] یا «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ» [16] او برای همان حضرت است که مقام «أَنْ» است نه «كَأَنَّ»؛ اما این که مقدور دیگران است مقام «كَأَنَّ» است و «فَلْجَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ * قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّكُمْ كَذِبَاتٌ». بعد نوبت به مراحل بعدی می‌رسد.

[1] بقره/سوره 2، آیه 127.

[2] انسان/سوره 76، آیه 6.

- [3] ق/سوره 50، آيه 35.
- [4] انعام/سوره 6، آيه 160.
- [5] الكافي، الشيخ الكليني، ج 2، ص 578، ط.الاسلامية.
- [6] طور/سوره 52، آيه 23.
- [7] طور/سوره 52، آيه 21.
- [8] بقره/سوره 2، آيه 237.
- [9] بقره/سوره 2، آيه 194.
- [10] نحل/سوره 16، آيه 126.
- [11] مدثر/سوره 74، آيه 6.
- [12] محمد/سوره 47، آيه 33.
- [13] تفسير ابن جزى التسهيل لعلوم التنزيل، ابن جزى الكلبي، ج 1، ص 176.
- [14] فاتحه/سوره 1، آيه 5.
- [15] عيون الحكم و المواعظ، على بن محمد اللبثي الواسطي، ص 415.
- [16] الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 98، ط.الاسلامية.